

آزمون حضوری
شماره دو



مرورنامه آزمون آزمایشی خیلی سبز

نام درس	مباحث	از صفحه	تا صفحه	مؤلف	ویراستار
منطق	درس های ۱ تا ۴ صفحه ۱ تا ۳۸	۲	۱۱	مجید پیرحسینلو	مهدی بادامه مه



♦♦ درس نخست: منطق، ترازوی اندیشه ♦♦

– منطق چیست؟ –

منطق: علم جلوگیری از خطاهای اندیشه
خطای اندیشه: مغالطه (سفسطه) (حال این خطا عمدی باشد یا غیرعمدی)
مغالطه مثل مرض و بیماری است و کار منطق مانند دانش پزشکی.
همان گونه که در علم پزشکی انواع بیماری‌ها و روش‌های پیشگیری و درمان آن‌ها را بیان می‌کنند، در علم منطق نیز به همراه بیان قوانین حاکم بر ذهن (دسته‌بندی و توضیح قواعد ذهن)، روش‌های جلوگیری از مغالطات را بیان می‌کنند.

نکته

تأکید منطق: آموزش روش درست فکر کردن ← تواناشدن ما برای شناسایی خطای ذهن (خطاهای ذهن بی شمارند).

منطق از کجا آمده است؟!

کار خودبه‌خودی ذهن انسان بر طبق یک دسته قانون ← کشف این قانون‌ها توسط منطق‌دان + منظم و مرتب کردن آن‌ها ← منطق (انسان به صورت طبیعی منطقی رفتار می‌کند و از قواعد منطقی در زندگی استفاده می‌کند حتی اگر نام آن‌ها را نداند).

نکته

قواعد و قوانین منطق را کشف کرده‌اند نه، ابداع و اختراع.

چرایی لزوم یادگیری منطق در عین این‌که برگرفته از ذهن خودمان است:

در خطر لغزش همیشگی قراردادن ذهن (معمولاً در استدلال‌های پیچیده یا تعریف دقیق اصطلاحات خاص) ← به‌کارگیری علم منطق (دسته‌بندی و توضیح قواعد ذهن) ← تشخیص سریع‌تر و دقیق‌تر عوامل لغزش و خطای ذهن

نیازمند تمرین و تکرار برای کسب مهارت

کاربردی و مهارتی بودن منطق
(نه صرفاً خواندنی بودن)

به کار بستن (و نه دانستن خالی) باعث جلوگیری از خطای فکر

منطق، ابراز علوم دیگر است و نه جانشین آن‌ها (مثال: در حرکت خودرو ← نشانگر خودرو ≠ نیروی محرک خودرو / در ساختمان‌سازی ← تراز (شاقول در قدیم) ≠ آجر، سیمان و ...)

مصالح ساختمان اندیشه از علوم دیگر می‌آید و منطق باعث استحکام بناست.

صحبت با دوستان و دلیل آوردن برای متقاعدکردنشان

کوشش برای دچار خطا نشدن در تعلیم و تعلم

جلوگیری از فریب خوردن در دادوستد

در برخورد با رسانه‌ها و آگهی‌های تجاری

برای فهم فلسفه

حیطه کاربرد منطق: همه
زندگی انسان از جمله

دو بخش اصلی منطق: ۱) تعریف ۲) استدلال

تصور

علم و دانش بشری

تصدیق

مرورنامه آزمون آزمایشی خیلی سبز



تصور، صورتی از شیء است که در ذهن ایجاد می‌شود. منظور از صورت، تصویر نیست و نوعی برداشت و درک ما از آن شیء است. چیزهایی که می‌بینیم، بوهایی که استشمام می‌کنیم و صداها و مزه‌ها و هر چیزی که با حواس پنج‌گانه درک می‌کنیم، در ذهن ما اثری ایجاد می‌کنند که بعداً که آن شیء در دسترسمان نیست باز به یادمان می‌آید. به این اثر در درون ذهن، تصور می‌گوییم.



تصور

تصور در سخن ما به صورت کلمه یا مجموعه‌ای از کلمات که خبر کامل نمی‌دهند، ظاهر می‌شود؛ مانند: سیب، گلابی، درخت و ...
در تصویری که در ذهن داریم به خودی خود به وجود داشتن یا وجود نداشتن آن و ارتباطش با تصورات دیگر کاری نداریم.
انواع اطلاعاتی که از حواس ظاهری (بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی و بساوی) وارد ذهن انسان می‌شود و حکم و قضاوتی در آن نیست، تصورند؛ مانند: عطر یک گل خوشبو، مزه یک میوه و ...

- نکته ۱** در سطح کتاب شما این موارد به یک معنا هستند: تصور = مفهوم = معنا = صورت ذهنی = ادراک ساده بدون خبر و حکم کردن.
- نکته ۲** مفاهیم انتزاعی که تصویر ندارند (اساساً در خارج از ذهن وجود ندارند) هم تصور هستند؛ مانند: نیستی، واجب بودن، حرام بودن و ... (خود واجب بودن وجود خارجی ندارد، بلکه امر واجب داریم، مثل نماز).
- نکته ۳** جملات انشایی هم تصور به حساب می‌آیند (مربوط به درس ششم).
- نکته ۴** جملات خبری ناقص، تصور هستند؛ مانند: آن قصر که با چرخ همی زد پهلوی بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر / خیابانی که در آن زندگی می‌کنیم و ...

تصدیق یک جمله خبری است. خبر باید کامل باشد، هر چند جمله بسیار کوتاه باشد؛ مثلاً: من آمدم. یک تصدیق است و خبر کامل است.

(۱) چیزی (صفاتی) را به چیزی نسبت می‌دهیم؛ مثل: هوا سرد است (سرد بودن را به هوا نسبت می‌دهیم).
تهران پایتخت ایران است (پایتخت ایران بودن را به تهران نسبت می‌دهیم). به عبارت دیگر حکم می‌دهیم هوا سرد است یا تهران پایتخت ایران است.

(۲) یا چیزی (صفاتی) را از چیزی سلب می‌کنیم؛ مثل: مثلث چهار ضلع ندارد (چهار ضلع داشتن را از مثلث سلب کرده‌ایم؛ یعنی می‌گوییم آن را ندارد). هوا بارانی نیست (بارانی بودن را از هوا سلب کرده‌ایم، یعنی می‌گوییم هوا این صفت را ندارد).

تصدیق

در تصدیق:

- نکته ۱** در سطح کتاب شما: تصدیق = جمله خبری = قضیه = ادراک به همراه حکم و قضاوت
- نکته ۲** کلمه تصدیق در این بحث، به معنای تأیید نیست.
- نکته ۳** استفاده از انکاری نوعی تصدیق منفی است (سلب چیزی از چیزی)؛ مانند: کجا داند حال ما سبکبالان ساحل‌ها؟ (= سبکبالان ساحل‌ها حال ما را نمی‌دانند).
- نکته ۴** گاهی فعل یک جمله خبری (تصدیق) به جهتی (مثلاً در شعر) حذف می‌شود. در این حالت باید توجه داشت باز هم یک تصدیق است؛ مانند: این جهان زندان و ما زندانیان (این جهان زندان است و ما زندانیان آن هستیم).

اگر کسی یک تصور را در ذهنش نداشته باشد، اصطلاحاً آن تصور برایش مجهول است. باید با کنار هم قراردادن تصوراتی که در ذهنش دارد (برایش معلوم است) چهل او را برطرف کنیم؛ مثلاً اگر تبلت، تصور مجهولی برایش باشد به او می‌گوییم:

وسيله‌ای الکترونیکی که دارای صفحه لمسی است و ...
تصور تصور تصور

تعریف

با چندتا تصور معلوم (شناخته‌شده)، تصور مجهول (ناشناخته) را هم معلوم کردیم. به این کار در منطق می‌گوییم تعریف.

(تصور معلوم + تصور معلوم + تصور معلوم + ... → تصور مجهول → تصور معلوم)

پس تعریف یعنی معلوم کردن تصور مجهول با استفاده از تصور (تصورهای) معلوم



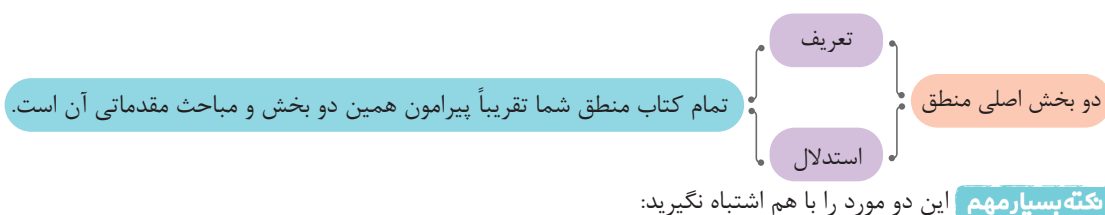
← (تصدیق مجهول یعنی جمله‌ای خبری که درستی و واقعیت داشتن آن اثبات نشده است؛ پس تصدیق مجهول، یک ادعای اثبات نشده است و تصدیق معلوم یک ادعای اثبات شده).

← برای معلوم کردن یک تصدیق مجهول، چند تصدیق معلوم را کنار هم می‌گذاریم تا آن را هم معلوم کنیم؛ یعنی چند تصدیق را می‌آوریم تا آن تصدیق مجهول را که صرفاً ادعا بود، اثبات کنیم؛ مثال: فرض کنیم که تصدیق «شستن دست‌ها با صابون برای سلامتی و طول عمر انسان مفید است» برای فردی مجهول است. برای معلوم کردن آن، می‌توان این‌طور گفت: (۱) مطالعات نشان می‌دهد که شستن دست‌ها با صابون، مرگ‌ومیر ناشی از اسهال را تقریباً تا ۵۰ درصد کاهش می‌دهد. (تصدیق معلوم) (۲) مطالعات نشان می‌دهد که شستن دست‌ها با صابون، مرگ‌ومیر ناشی از عفونت‌های حاد تنفسی را تقریباً تا ۲۵ درصد کاهش می‌دهد. (تصدیق معلوم) خب پس نتیجه می‌گیریم: شستن دست‌ها با صابون برای سلامتی و طول عمر انسان مفید است.

استدلال

← این روند معلوم کردن تصدیق مجهول به وسیله تصدیق‌های معلوم را استدلال می‌نامیم؛ پس هر جا برای یک جمله خبری (تصدیق) دلیل مطرح شد، با یک استدلال مواجه هستیم.

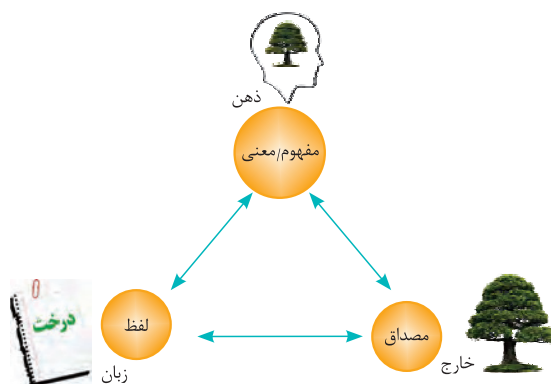
(تصدیق معلوم + تصدیق معلوم + تصدیق معلوم + ... ← تصدیق مجهول ← تصدیق معلوم)



نکته دیگر: اقسام جهل هم مانند اقسام علم، تصور و تصدیق است. تصور مجهول یعنی صورت ذهنی‌ای که در ذهنمان نداریم. تصدیق مجهول، جمله خبری‌ای است که به درستی‌اش باور نداریم.

♦♦ درس دوم: لفظ و معنا ♦♦

مثلت زیر و مفاهیم آن (سه حیطه خارج، ذهن و زبان) در درس فلسفه و منطق بسیار مهم است. آن را خوب یاد بگیرید.



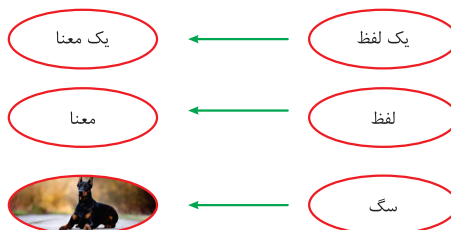
چرایی بحث از زبان (الفاظ) در منطق: انتقال افکار از طریق الفاظ ← خطای در الفاظ و معانی آن باعث خطای در اندیشه
چگونگی بحث از زبان (الفاظ) در منطق: بررسی اصول کلی و نه وابسته به قواعد صرف و نحو یک زبان خاص (البته در هر زبان، مثال‌های خاص همان زبان مطرح می‌شود؛ مثل کتاب و درس ما که مثال‌های درس از زبان فارسی است).

مرورنامه آزمون آزمایشی خیلی سبز

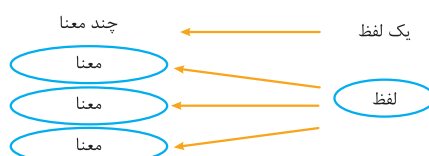


– اشتراک لفظ –

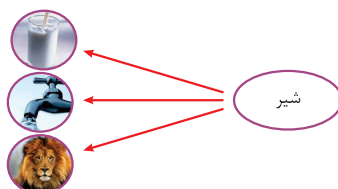
رابطه لفظ و معنا (فرمول عادی): یک لفظ (واژه) استفاده می‌شود و یک معنا به ذهن می‌آید؛ مثلاً واژه «سگ» را استفاده می‌کنیم و معنا (تصور) سگ به ذهن مخاطب می‌آید.



فرمول غیرعادی که ممکن است (و نه حتماً) باعث ایجاد مغالطه شود: یک لفظ، هم زمان چند معنا را به ذهن بیاورد. به این الفاظ «مشترک لفظی» و به این وضعیت پیش آمده، «اشتراک لفظ» می‌گویند.



مثلاً لفظ «شیر» در زبان فارسی سه معنای مختلف (مایع خوراکی، حیوان درنده و وسیله باز و بسته کردن مایعات و گازها) را به ذهن می‌آورد.



تذکر مهم اشتراک لفظ در هر سه نوع کلمه (اسم، فعل و حرف) رخ می‌دهد.

- ۱ اسم: او و همسرش ده سال اختلاف داشتند. ← اختلاف به معنای دعوا و عدم تفاهم / اختلاف به معنای تفاوت سنی
- ۲ فعل: دیروز همکارم از من چند عکس گرفت. ← عکس گرفتن به معنای دریافت عکس / عکس گرفتن به معنای تصویربرداری
- ۳ حرف: دهمین و آخرین درس ما پیرامون تفکر است. ← و به معنای واو عطف یعنی دهمین درس با آخرین درس / و به معنای واو بیان یعنی دهمین درس یعنی آخرین درس

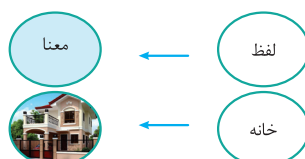
– نحوه دلالت لفظ بر معنا در جملات –

دلالت: حکایت‌گری و راهنمایی

دلالت لفظ بر معنا: ذهن انسان با یک لفظ به معنای آن منتقل می‌شود.

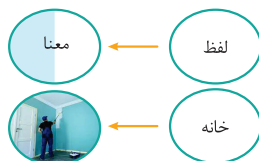
اما این دلالت و راهنمایی به سه شکل و نحوه رخ می‌دهد:

- ۱ دلالت مطابقی: دلالت لفظ بر تمام معنای مورد نظر. مثال؛ خانهام را فروختم.

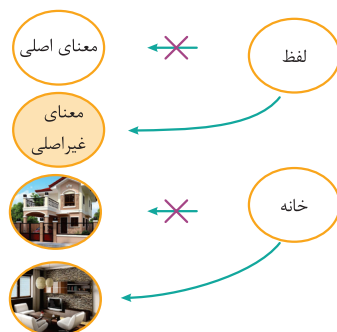




۲ دالات تضمینی: دالات لفظ بر بخشی از معنای مورد نظر؛ مثال: خانهام را رنگ کردم.



۳ دالات التزامی: دالات لفظ نه بر معنای اصلی، بلکه بر معنایی خارج از معنای اصلی، ولی بسیار نزدیک و ملازم و همنشین آن در ذهن (ذهن دو معنا را با هم می‌فهمد)؛ مثال: خانهام را دزد زد (برد) (وسایل منزل را دزد برد).



نکته ۱: در دالات التزامی، باید بین یک چیز و لازمه آن در ذهن شنونده (شنوندگان) ارتباط قوی و محکمی برقرار باشد.

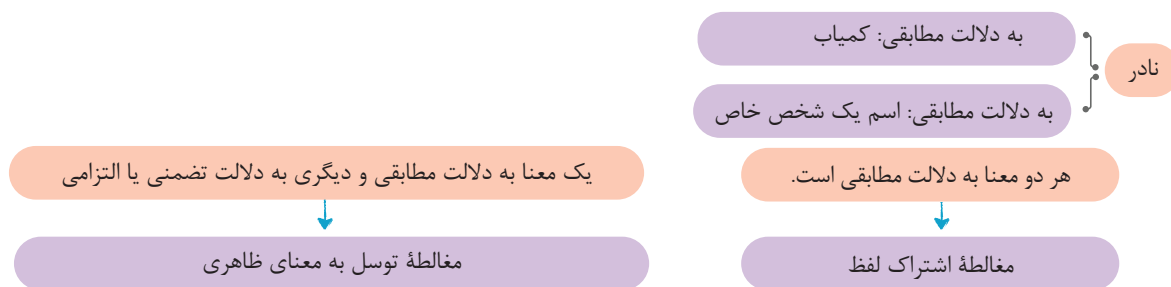
نکته ۲: در کنایه، استعاره و ضرب‌المثل‌ها معمولاً از دالات التزامی استفاده شده است. مثال: گاوم زایید. / بازم دست گل به آب دادی؟

– مغالطه توسل به معنای ظاهری –

اگر در جایی که مخاطبان، معنای تضمینی و التزامی یک کلمه را در نظر دارند، معنای مطابقی آن را به کار ببریم، به خطایی منتهی می‌شود که آن را «مغالطه توسل به معنای ظاهری» می‌نامند. در این مغالطه، کلمه یک معنای اصلی و ظاهری (مطابقی) دارد و معنای دیگر آن (التزامی یا تضمینی) مورد نظر شنوندگان و مخاطبان است؛ اما فرد معنای مطابقی را در نظر می‌گیرد؛ مثال: – از بس دیر آمدند علف زیر پامون سبز شد؟ + پس الان می‌شه این جا گوسفندچرانی کرد!

تشخیص مغالطه اشتراک لفظ از مغالطه توسل به معنای ظاهری:

اگر لفظ به دالات مطابقی بر چند معنا دالات داشته و مغالطه رخ داده باشد، مغالطه «اشتراک لفظ» است؛ به عبارت دیگر، در مغالطه اشتراک لفظ، هر دو معنا به دالات مطابقی مورد نظر هستند؛ مثال: دبیر زیست: چرا نباید حیوانات نادر را شکار کنیم؟ دانش‌آموز: چون نادر ناراحت می‌شود!



– شیوه نگارش کلمات –

اشتباه در نگارش واژه‌ها (شامل مواردی همچون عدم رعایت دقیق علائم سجاوندی (ویرایشی)، عدم رعایت درست حرکت‌گذاری کلمات و اشکال در دیکته کلمات) می‌تواند باعث خطایی در اندیشه شود که نامش «مغالطه نگارشی کلمات» است؛ مثال: + می‌دونی اگه یه نفر با کتری بره جایی چی می‌گن؟ – چی می‌گن؟ + می‌گن باکتری!!

مرورنامه آزمون آزمایشی خیلی سبز



برخی از جناس‌های ناقص در ادبیات، در منطق مغالطه نگارشی کلمات هستند؛ مثال: خوار و خار؛ صفر و سفر (تفاوت در دیکته کلمات) / کشت و گشت (تفاوت در اعراب) / صبحدم ناله قُمری شنو از طرف چمن / تا فراموش کنی فتنه دور قُمری

نکته ۱*** وقتی که دو کلمه فقط در تلفظ با یکدیگر مشابه هستند و نه در نحوه نگارش (مانند خوار و خار)، مغالطه اشتراک لفظ نیست و مغالطه نگارشی کلمات است.

نکته ۲*** جناس‌های تام در ادبیات، مشترک‌های لفظی در منطق هستند؛ اما فقط جناس تام را نباید مشترک لفظی دانست. ابهام‌ها و ابهام‌های تناسب هم این قابلیت را دارند.

- مغالطه ابهام در مرجع ضمیر -

ضمیر: کلمه‌ای که جایگزین اسم یا گروه اسمی می‌شود و نقش‌های آن را می‌پذیرد.
مرجع ضمیر: اسم یا گروه اسمی که ضمیر به جای آن آمده است و از تکرار آن جلوگیری می‌کند.
گاهی مشخص‌نبودن مرجع ضمیر و تردید در این‌که کدام اسم، مرجع ضمیر است، می‌تواند باعث بروز خطا در اندیشه شود که آن را «مغالطه ابهام در مرجع ضمیر» نامیده‌اند.
هوشیار گوشی هومن را به برادرش داد. (برادر خودش یا برادر هومن؟)



درس سوم: مفهوم و مصداق

– مفهوم و مصداق –

مفهوم	همان تصور یا معنا (در سطح کتاب درسی: تصور = مفهوم = معنا = صورت ذهنی = ادراک ساده بدون حکم و قضاوت)
مصداق	نمونه واقعی و خارج از ذهن یک مفهوم. مابازای خارجی یک مفهوم. (اصطلاحاً گفته می‌شود: افراد یا اشیا یا که مفهوم بر آن‌ها صدق می‌کند.)

مفهوم کلی

تعریف	مفهومی است که ذهن <u>بتواند</u> برای آن بیش از یک مصداق فرض کند.
راه تشخیص	هر مفهومی غیر از مفاهیم جزئی، مفهومی کلی است؛ مانند روباه، قایق، رودخانه و ... (باید مفاهیم جزئی را به خوبی بشناسیم).

مفهوم جزئی

تعریف	مفهومی است که ذهن <u>نتواند</u> برای آن بیش از یک مصداق فرض کند.
راه تشخیص	(۱) اسم خاص (افراد، مکان‌ها و چیزهای خاص) مانند: علی، هوشنگ، تخت جمشید، نیویورک، برج ایفل و ... (۲) اسم‌های با صفات اشاره «این»، «آن»، «همین»، «همان» مانند: این کتاب، آن پسر و ...

تشخیص کلی و جزئی بودن کلمات مرکب

تعیین کلی یا جزئی بودن کلمات مرکب (مضاف و مضاف‌الیه و صفت و موصوف) همیشه باید به کلمه اول نگاه کنیم و این‌طوری جزئی یا کلی بودن آن‌ها مشخص می‌شود؛ مانند: «مغازه مسعود» (کلی)؛ «این کتاب سوسن» (جزئی)؛ «ماشین این مدیر» (کلی)؛ «این ماشین مدیر» (جزئی).
تذکر: این قاعده شامل اسم‌های خاصی که شامل دو یا چند کلمه است.
(یعنی مضاف و مضاف‌الیه یا موصوف و صفت نیست)، نمی‌شود. این کلمات در واقع نام‌گذاری هستند. در این موارد به کلمه اول توجه نمی‌کنیم، کل کلمات با هم، نام‌گذاری هستند و لذا این ترکیب جزئی است؛ مانند: برج پیزا، مجسمه آزادی و ...
* یا اگر پشت آن «هر یا هیچ یا بعضی» گذاشتیم و معنا داد، کلی است؛ در غیر این صورت مفهوم جزئی است.

نکات تکمیلی و مثال‌های مهم برای بحث کلی و جزئی:

مفهوم (کلی / جزئی)	نکته	توضیح و مثال
کلی	القاب و عناوین تاریخی (به‌جز مواردی تبدیل به اسم خاص شده‌اند).	مثال: «رهبر کبیر انقلاب» و «ضامن آهو» کلی هستند.
کلی	قیدهای زمانی	مثال: فردا، پس‌فردا و ... اما <u>همین فردا و امروز (= این روز)</u> جزئی است، چون قید این و آن بر سر آن‌ها آمده است. نام ماه‌های سال و ایام هفته کلی است <u>مگر قید این و آن بر سر آن بیاید.</u>
کلی	کلی واحد المصداق	کلی‌ای که یک مصداق بیشتر ندارد، ولی ذهن می‌تواند بیش از یک مصداق برایش فرض کند (در کلی بودن توانایی فرض ذهن مهم است). مثال: مولود کعبه
کلی	اسم انواع موجودات تخیلی	مانند: غول، دیو، سیمرغ و ... (این‌ها اسم خاص نیستند.)
کلی	مفهوم کلی دارای قیده‌های متعدد	هر چه قید بر سر مفهوم کلی اضافه شود، آن را جزئی نمی‌کند (به‌جز آمدن این و آن در اولش) مثلاً <u>کتاب مقطع متوسطه رشته انسانی در پایه دهم</u> کلی است.
کلی	خورشید و ماه	خورشید ستاره‌ای نورانی و ماه سیاره‌ای است که به دور سیاره دیگر می‌گردد. (ذهن می‌تواند بیش از یکی برایشان فرض کند). نکته: اسامی سیارات دیگر: مریخ، زمین و زحل جزئی است.



مفهوم (کلی / جزئی)	نکته	توضیح و مثال
کلی	موارد و نمونه‌های بیشتر در بحث کلی	شوهر نسرین خانم (طبق قاعده کلمات مرگب؛ در ضمن نسرین خانم ممکن است چند بار ازدواج کرده و شوهرهایش فوت کرده یا طلاق گرفته باشند) / شریک خداوند: ذهن (مخصوصاً ذهن مشرکان) می‌تواند مثلاً برای خدا، بیش از یک مصداق فرض کند. پدر من: برای خود گوینده فردی کاملاً مشخص است یعنی «این پدر» ولی برای شنونده، پدر او می‌تواند پولدار باشد، فقیر باشد، بلندقد باشد، کوتاه‌قد باشد و ... بنابراین کلی است. / تنها کتاب منطق من: مانند توضیحات مورد قبل
جزئی	مد نظر بودن خود کلمه	در کلمات داخل گیومه «» (طبق قرارداد کتاب منطق) خود کلمه مد نظر است نه معنای آن. مثال: «حسن» سه حرف دارد ... حتی اگر بدون وجود گیومه هم با قرینه‌ای در جمله بتوان فهمید که مراد خود لفظ است، با مفهومی جزئی مواجهیم؛ مانند: زاغ برعکس غاز می‌شود.
جزئی	اسامی سیارات منظومه شمسی و سایر کرات آسمانی مشخص و دارای اسم خاص	مثال: مریخ، خوشه پروین، کهکشان راه شیری و ...
جزئی	نام‌های شخصیت‌های تخیلی	مثال: سیندرلا، بنمن، آرش کمانگیر و ...
جزئی	یک مجموعه مشخص	جمع‌بودن، آن را کلی نمی‌کند. مثال: این دانش‌آموزان (این دانش‌آموز + این دانش‌آموز + ...) در صورت عدم امکان حمل محمول بر تک‌تک افراد موضوع → موضوع: مفهوم جزئی <div style="text-align: center;"> ↓ (پیش‌نیاز فهم این نکته: تسلط بر درس ۶ منطق) مثال: داوطلبان برتر ما ۵۰۰ نفر هستند. (موضوع) (محمول) امکان حمل محمول بر تک‌تک افراد موضوع → موضوع: مفهوم کلی <div style="text-align: center;"> ↓ مثال: داوطلبان برتر ما کوشا هستند. (موضوع) (محمول) </div> </div>

هشدار برای چند خطای رایج

این / آن / همین / همان و ... ≠ من / تو و ...	کارکرد این / آن و ... = ایجاد اشاره حسی و فیزیکی (خاص و جزئی کردن کلمه) مثال: این دختر (جزئی)	کارکرد من / تو و ... = بیان تعلق و از آن چیزی یا کسی بودن (کاری به کلی یا جزئی شدن کلمه ندارد). مثال: دختر من (کلی)
ادوات جمع ≠ کلی (هر اسم دارای ادوات جمع کلی نیست.)	مثال: این کتاب‌ها (جزئی) / این افراد (جزئی) / و ... (در واقع این‌طوری است: این کتاب + این کتاب و ...)	
ضمایر «این» و «آن» و «من» و «تو»: خارج از بحث کلی و جزئی	این واژگان به دو اعتبار مختلف می‌توانند جزئی یا کلی باشند. مثال برای من (کلی): «زین دو هزاران من و ما / ای عجباً من چه منم؟» — مثال برای من (جزئی): «من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید / قسم برده به باغی و دلم شاد کنید»	



رابطه میان مصادیق دو مفهوم کلی چهار حالت ممکن میان مصادیق دو مفهوم کلی: نسبت‌های چهارگانه (نسب اربع)	
	<p>تساوی دو دایره منطبق</p> <p>اگر مصادیق دو مفهوم کلی کاملاً با هم یکی باشند، رابطه تساوی وجود دارد، مانند مصادیق انسان و متفکر یا مصادیق مثلث و سه ضلعی. (دو دایره منطبق)</p>
	<p>تباین دو دایره متخارج</p> <p>هنگامی که دو مفهوم کلی هیچ مصداق مشترکی نداشته باشند، رابطه تباین برقرار است، مانند مصادیق پیراهن و سنگ یا مصادیق گاو و گربه. (دو دایره متخارج)</p>
	<p>عموم و خصوص مطلق دو دایره متداخل</p> <p>اگر یکی از دو مفهوم کلی، عام‌تر از دیگری بود، یعنی تمام مصادیق آن را داشت و مصادیق اختصاصی خودش را هم داشت، رابطه عموم و خصوص مطلق وجود دارد، مانند مصادیق اروپایی و انگلیسی یا مصادیق صدا و زمزمه. (دو دایره متداخل)</p>
	<p>عموم و خصوص من وجه دو دایره متقاطع</p> <p>اگر دو مفهوم کلی هر کدام دارای مصادیق مشترک با دیگری و همچنین مصادیق اختصاصی خود باشند، رابطه عموم و خصوص من وجه برقرار است. مثال: شاعر و نویسنده</p>

تفاوت کل و کلی
<p>کل در مقابل جزء / کلی در مقابل جزئی.</p> <p>تفاوت میان کل و کلی:</p> <p>۱) کل = جمع شدن همه اجزای آن (یک مصداق خارجی). مثال ساعت (کل) = جمع عقربه و صفحه و باطری و ... (≠ رابطه مفهوم کلی با جزئی)</p> <p>۲) از بین رفتن اجزای کل → از بین رفتن کل / کلی می‌تواند هیچ مصداق جزئی نداشته باشد. مانند مفهوم کلی <u>شریک خداوند</u> یا ممکن است مصادیق آن همه از بین بروند، مانند مفهوم <u>دایناسور</u>.</p> <p>اشتباه میان کل و کلی در بحث نسبت‌های چهارگانه</p> <p>تفاوت میان «جزء و کل» و «جزئی و کلی»، می‌تواند باعث ایجاد اشتباهاتی می‌شود. مثال:</p> <p>● رابطه چرخ و ماشین / عقربه و ساعت / میوه و درخت / دست و بدن و ... تباین است، نه عموم و خصوص مطلق.</p>

استفاده از نسبت‌های چهارگانه در طبقه‌بندی مفاهیم شروع از مفهوم عام ← مفهومی خاص	
<p>۱) هر طبقه از مفاهیم نسبت به مفاهیم طبقه بعدی رابطه عموم و خصوص مطلق داشته باشند.</p> <p>۲) اقسام مختلف یک مفهوم در یک طبقه باید نسبت به یکدیگر رابطه تباین داشته باشند.</p>	دو قانون طبقه‌بندی منطقی

♦♦ درس چهارم ♦♦

اقسام تعریف (قابل ترکیب با یکدیگر)		
تعریف لغوی	تعریف از طریق ذکر مصادیق	تعریف مفهومی
<ul style="list-style-type: none"> نام دیگر: لفظی عمدتاً در فرهنگ لغت‌ها مواردی مانند: معنای لغوی یک مفهوم (تصور) / واژه‌های مترادف / نحوه شکل‌گیری واژه / مخفف و سرواژه‌سازی نیاز به استفاده از واژه‌های آشنا و مأنوس برای مخاطب 	<ul style="list-style-type: none"> نام‌های دیگر: تعریف به مثال / تعریف به تشبیه / تعریف مصداقی بیان خود مصداق یک مفهوم یا نشان دادن تصویر آن یا مثال زدن یا تشبیه کردن و ... 	<ul style="list-style-type: none"> نام دیگر: تعریف تحلیلی بیان صفات و ویژگی‌های یک مفهوم: الف) ویژگی مشترک با سایر مفاهیم مشابه (امر عام) و ویژگی خاص آن مفهوم (امر خاص). مثال: مثلث: شکل (امر عام) دارای سه ضلع (امر خاص) ب) ویژگی‌های مختلف بدون رعایت ترتیب عام و خاص. مثال: آب: مایع بی‌رنگ بی‌بو

نکته

تعریف یک تصور است (و نه تصدیق).

شرایط تعریف صحیح	
واضح بودن	استفاده از مفاهیم معلوم برای مخاطب (کلمات آشنا تر / عدم استفاده از کلمات نا آشنا، استعاره و ایهام). مثال: آتش: اسطوقسی شبیه به نفس (واضح نیست به خاطر کلمه اسطوقس و این که خود نفس مفهوم ناآشناتری است تا آتش).
جامع بودن (جمع کردن همه افراد و مصادیق)	نشان دادن تمام مصادیق مفهوم مورد نظر (حتی یک مصداق بیرون نماند = تعریف خاص تر از خود مفهوم مورد نظر نباشد). مثال: شیعه: مسلمان معتقد به ۱۲ امام (جامع نیست، زیرا شامل زیدی‌ها و اسماعیلی‌ها نمی‌شود).
مانع بودن (مانع ورود تمامی اغیار و مصادیق نامرتب) =	نشان ندادن حتی یک مصداق نامربوط (= تعریف عام تر از خود مفهوم مورد نظر نباشد) مثال: مربع: شکل دارای چهار ضلع مساوی (مانع نیست، چون شامل لوزی هم می‌شود).
دوری نبودن	تعریف نکردن چیزی با خودش یا این که در تعریف، مفهومی نیاید که برای فهم خود آن مفهوم، لازم باشد قبلاً مفهوم مجهول را بدانیم. مثال: زوج: عددی که فرد نیست، فرد: عددی که زوج نیست.